



## بوی جنت

✓ حکیمه رزمی

دل‌تنگ شده‌ام مهدی جان. دلم را روانه‌ی بهشت  
دنیایت کردم تا که شاید تو را در کنار ایوان طلا یا  
پنجره فولاد ببینم و دستان پرمهرت را بر روی سرم  
بکشی تا که محبتت در دلم جوانه زند.  
عشقت را می‌خواهم تا غم را از دلم پاک کنی، اما همه  
نشسته‌ایم و فقط دعا می‌کنیم خدا کند که بیاید، اما  
همچنان در گمراهی خود به سر می‌بریم و نمی‌دانیم  
که گناه ما به ظاهر شیعه، غیبتت را طولانی کرده است.



تقدیم به مادرم که به حق لطیف‌ترین واژه‌ی زمان و زیباترین مسکن اوضاع  
زندگیم بود و سه سال است که نبودنش را یاد گرفته‌ام.  
روحش شاد و یادش گرمی باد

## زیر سایه‌ی خدا

✓ زهرا تاج بخش «میم، فانوس»

سال دیگر دوباره می‌آیی مثل پروانه‌های فصل بهار  
بنشین گوشه‌ی دلم مادر و مرا خوب من به یاد بیار  
آسمان را سراچه‌ی من کن و مرا اهل آشیانه‌ی خود  
زیر چتر خدا بکش تو مرا غصه‌ها را به خاکها بسپار  
تو مرا با خودت به اوج، کنون ببر و لحظه‌ای اجابت کن  
و مرا خوبتر به یاد آور مثل گنجشک‌های گندم زار  
تار و پود دلم بریز به هم، دستهایت بکش به روی سرم  
بند بندش بکش به انگشتان، مثل مضراهای چنگ و سه‌تار  
تو مرا عاشقانه در آغوش بکش و سخت بوسه باران کن  
سر صحبت تو باز کن، مادر و مرا روی سینه‌ات بفشار  
راه دوری نمی‌رود برگرد و کمی رو به من دراز بکش  
زود برگرد بهتر از باران و مرا منتظر به ره نگذار  
قصه‌ها ساز کن تو با دل من مهربانی بپاش دور و برم  
آبشار طلائی مویت بفشان دور گردنم بگذار-  
بگذار این دو دیده‌ی تاریک با طلوعت کمی به فیض رسد  
بگذار این زمین ستاره کند خوشه خوشه به یمن مقدم یار



## انکار

✓ سولماز حسامی

من تو را می‌خوانم  
تو مرا می‌رانی  
در پس سایه‌ی انکار  
کسی دست در آغوش تو است  
و تو افکار مرا پوچ و عبث می‌دانی  
کاش یک شب به اتاقم آیی  
پر ز نسرين و شقایق بکنم دست تو را  
خانه‌ام پوشالی‌ست  
نه حیاطی دارد، نه اتاقی خالی  
که بگیرم یک شب  
سر ز پاهای تو را در آغوش  
یاد دارم روزی که مرا می‌دیدي  
در خیال نابت بوسه‌ها می‌چیدی  
از لب خالی و بی روح خیال

□  
وه بشیمانم من!

در خیالم حتی؛ تو نبودى با من...

یاد آن روز به خیر

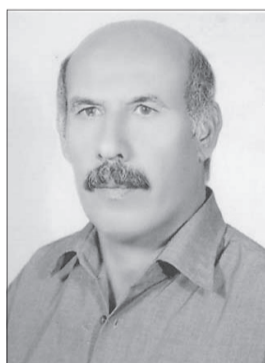
تو کنارم بودی

دیگر آن روز گذشت.

در پس سایه‌ی انکار

کسی

سخت در آغوش تو است



## دوبیتی به لهجه کازرونی

◆ لطفعلی بهره‌دار

زمستون و باهار بتتر پوهیزن  
سی چه مردم رو خودشو عطر می‌ریزن؟  
نمی‌گن یکی سرما خورده باشه  
ای خو جون خودشو سی خودشو عزیزن

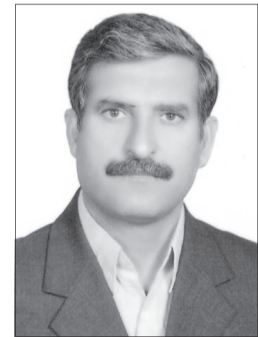
□

چقه بی خود شده دور و زمونه

کسی تو دل کسی هیچ نمی‌دونه

خدایا مهربون بک یار جونیم

که یار مهربون بهتر ز جونه



✓ دکتر لطفعلی کریمی

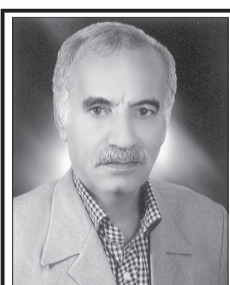
## پرندۀ سیاه

آن پرندۀ سیاه  
ایستاده روی تخته سنگ  
با وقار عاشقانه  
ساجمه ربا  
می‌شناسمش:  
روی چتری از بلوط  
آشیانه‌اش،  
چکه‌های جاری از شکاف سقف غار روبرو  
سنگریزه‌ها  
ارزن و تمشک  
آب و دانه‌اش.  
آسمان مسخر از  
نغمه‌ی شبانه‌اش.  
با همه سیاه رنگی و نژاد کاست  
دوست دارمش.

\*\*\*

## عقاب زرد

بال می‌زنی ورای ابرها  
آسمان به زیر شهپرت  
رنگ تازه می‌کند.  
کاکلی لای بوته‌ها  
با شنیدن طنین سایش جهمی نوکها به هم  
غمگنانه می‌خزد به گوشه‌ای،  
زهرة پاره می‌کند.  
کیف در ستیغ لاجورد  
مرک لابلاى بوته‌های خار!  
پادشاه بی‌زوال دشت و دره‌ها تویی،  
عقاب زرد!



## منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه  
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در  
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی  
برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر